

به نام خدا

ژان پیاژه

استاد ارجمند: جناب آقای دکتر مقامی

ارائه دهنده: بهناز محمودی



نظریه تحول ذهنی ژان پیاژه

ژان پیاژه

کیست؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟





ژان پیاژه در نهم اوت سال ۱۸۹۶ در نیوشاتل واقع در کشور سوئیس پا به جهان هستی گذاشت.

پیاژه در دوران نوجوانی نسبت به فلسفه و به ویژه شناخت شناسی علاقه مند شد. شناخت شناسی یا دانش شناسی در تمام عمرش پایدار ماند و تقریباً در همه ی آثار نظری او کاملاً مشهود است.

پیاژه درجه دکتری خود را در زیست شناسی در سن بیست و یک سالگی دریافت کرد، پس از دریافت درجه دکتری شغل های متفاوتی برگزید که در میان آنها کار در آزمایشگاه آزمون سازی بینه در پاریس را می توان نام برد و او مشغول ساختن آزمون های استاندارد شده هوش بود. چنین فرض می شد هوش بهر کودکان : به تعداد سوالاتی که یک کودک در یک سن معینی می توانست به آنها پاسخ درست بدهد ، به دست می آمد.

پیاژه هنگامی که به استاندارد کردن آزمون های هوشی اشتغال داشت متوجه چیزی شد که بعد ها تاثیر عمیقی بر نظریه تحول ذهنی او گذاشت. او کشف کرد که پاسخ های غلط کودکان به سوال های آزمون بیشتر از پاسخ های درست آنان ، آموزنده اند.

پیاژه روش بالینی را به کار بست که در آن سوال ها نیاز به جواب تشریحی دارند ، در این روش جواب های کودک به سوال های پیاژه جهت می دهند و اگر کودک نکته جالبی بگوید پیاژه سوال های بیشتری را طرح می کند تا آن نکته را روشن نماید.

نخستین کارهای اساسی پیاژه درباره روان شناسی تحول پدیدار گشت ، پیاژه در طول دوران تحصیلاتش هیچ درس روان شناسی را پاس نکرده بود ولی به زودی به صورت یک مرجع علمی روان شناسی کودک درآمد.



مفاهیم نظری

در نظریه پیازه تعدادی مفهوم زیر بنایی وجود دارد که ما را در درک این نظریه کمک می کنند. این مفاهیم عبارتند از:

هوش

طرحواره

جذب و انطباق

تعادل یابی

درونی سازی

هوش

از نظر پیاژه، هوش یک عمل هوشمندانه عملی است که ارگانیسم را برای رسیدن به شرایط بهینه برای بقا کمک می کند. هوش به ارگانیسم فرصت می دهد که با محیط خود به طور موثر برخورد نماید و از آنجا که محیط و ارگانیسم دائما در حال تغییرند، تعامل هوشمندانه بین این دونیز باید مرتبا تغییر کند.

هوش یک صفت پویاست، زیرا آنچه به عنوان یک عمل هوشمندانه در دسترس قرار دارد، همراه با رشد زیست شناختی ارگانیسم و همراه با کسب تجربه توسط او تغییر می کند.

طرحواره

پیاژه به جای اینکه درباره رویدادهای فردی هریک از بازتاب ها صحبت کند درباره ی توانایی کلی انجام کارهایی چون مکیدن،چنگ زدن و... صحبت می کند.توانایی عمل کردن به طریقی را طرحواره می گویند.

جنبه های ظاهری طرحواره ها ← محتوا

طرحواره:توانایی کلی انجام دادن طبقه ای از رفتارها

محتوا:شرایط آشکار شدن هریک از موارد خاص آن توانایی کلی را وصف می کند.

تظاهرات نهان طرحواره ها ← تفکر(محتوای درونی)

جذب و انطباق

تعداد طرحواره هایی که در زمان معین در دسترس ارگانیسم قرار دارند، ساخت شناختی او را تشکیل می دهند. ساخت شناختی موجود در ارگانیسم تعیین می کند که چگونه با محیطش تعامل برقرار نماید.

۲. فرآیند پاسخ دادن ارگانیسم به محیط متناسب با ساخت شناختی خود او ← جذب (درون سازی)

۳. فرآیندی که از طریق آن ساخت شناختی تغییر می کند ← انطباق (برون سازی)

۴. هر تجربه ای که شخص کسب می کند هم شامل جذب است و هم انطباق

۵. به جذب و انطباق نامتغیرهای کارکردی گفته می شود، زیرا آنها در همه ی سطوح تحول ذهنی یا عملی رخ می دهند.

۶. تجارب اولیه بیش از بقیه با انطباق سروکار دارند.

تعادل یابی (متغیر انگیزشی)

تمایل ذاتی ارگانیزم برای سازمان دادن تجارب خود جهت کسب حداکثر سازگاری را تعادل یابی گویند.

تعادل یابی: کشش مداوم به سوی تعادل یا موازنه

تعادل یابی مهمترین مفهوم انگیزشی پیازه است که همراه با جذب و انطباق برای تبیین رشد ذهنی باثبات کودکان بکار می رود.

درونی سازی

تعامل های اولیه کودکان صرفاً جنبه حسی-حرکتی دارد. با کسب تجربیات بیشتر ساختهای شناختی آن پیچیده تر می شود و تا آنجا پیش می رود که بدون برخورد با محیط فیزیکی از طریق ساخت شناختی به شکل پاسخ می دهد. در واقع کاهش تدریجی وابستگی به محیط فیزیکی و استفاده فزاینده از ساخت های شناختی درونی سازی نام دارد.

همانطور که گفتیم پاسخ های ابتدایی کودک عمدتاً آشکار بوده اما با ادامه ی فرآیند درونی سازی پاسخ های سازگارانۀ ی کودک بیشتر جنبه ناآشکار یا نهان بخود می گیرد. در این مرحله آنها بیشتر شامل اعمال درونی هستند تا اعمال بیرونی. پیاژه این اعمال درونی را **عملیات** نامید.

عملیات = تفکر

پس درونی سازی فرآیندی است که به واسطه ی آن اعمال سازگارانۀ به تدریج درونی یا ناآشکار می شوند.

استفاده ی اولیه از عملیات به رویدادهایی که کودک می تواند آنها را مستقیماً تجربه کند وابسته است. به این عملیات که وابستگی محیط هنوز در کودک وجود دارد **عملیات عینی** یا **محسوس** می نامند

اما زمانی که عملیات کودک از تجارب محیط فیزیکی خود کاملاً مستقل شود به این عملیات، **عملیات صوری** می گویند. این عملیات در بالاترین مرحله رشد ذهنی یا تحول وجود دارد.

اگر چه تحول ذهنی مرحله ای است اما پیاژه معتقد است که در یک سطح سنی معین توانایی های ذهنی ظاهر می شود. بعضی از کودکان زودتر و بعضی از آنها دیرتر این توانایی ها را از خود بروز می دهند. گرچه ممکن است سن واقعی بروز توانایی ها تغییر کند اما ترتیبی که در آن توانایی ها ظاهر می شود تغییر نمی کند زیرا رشد ذهنی در هر مرحله همیشه گسترش وضعیت پیش از آن بوده است.

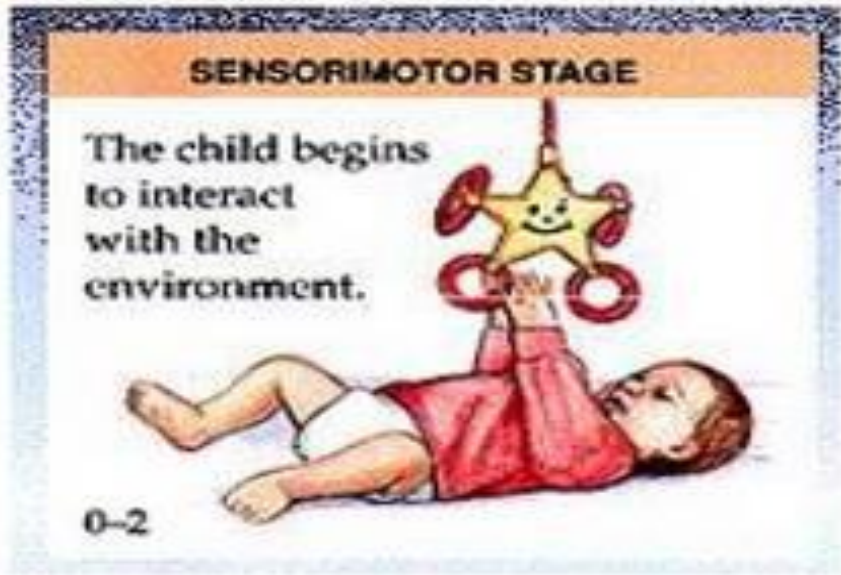
مراحل

رشد

یا

تحول

مرحله ی حسی-حرکتی (از تولد تا ۲سالگی)



کودک در این مرحله هنوز زبان نیاموخته است پس تعامل با محیط صرفاً جنبه ی حسی-حرکتی دارد. در این دوره کودکان خود محور هستند و در اواخر این دوره کودکان به مفهوم بقای شئی دست پیدا می کنند.

تفکر پیش عملیاتی (از حدود دو تا حدود هفت سالگی)

این مرحله شامل دو مرحله ی فرعی است.

۱- تفکر پیش مفهومی (۲ تا ۴ سالگی)

۲- تفکر شهودی (۴ تا ۷ سالگی)





I ♥ MY
SELF +
THATS
ALL THAT
MATTERS

پیش مفهومی

براساس مفهوم آموزی دست پیدا می کنند. طبقه بندی اشیا را برحسب شباهت هایشان را آغاز می کنند اما از لحاظ مفاهیمشان دچار خطا می شوند.

تفکر شهودی

کودکان مسائل را به طور شهودی نه بر طبق نوعی قانون منطق. در این دوره کودکان هنوز به مفهوم بقا یا نگهداری ذهنی نرسیده اند.

به نظر پیازه نگهداری ذهنی یک توانایی است که در نتیجه تجارب متراکم با محیط کسب می شود و پیش از کسب این تجارب نمی توان آن را به کودک آموزش داد.



عملیات محسوس (هفت تا دوازده سالگی):

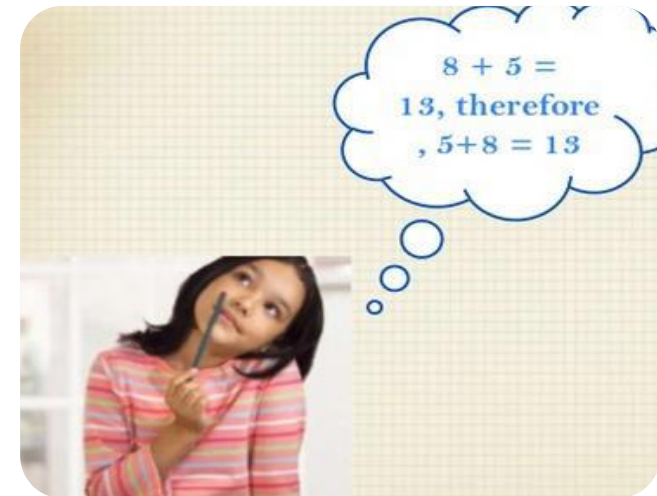
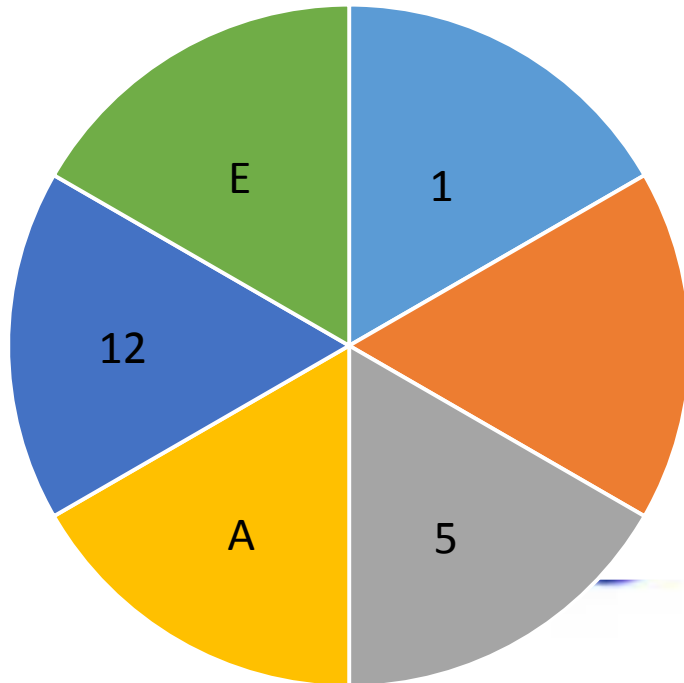


– قادر به درک مفهوم بقا

– توانایی طبقه بندی کردن و ردیف کردن

– آموختن مفهوم عدد

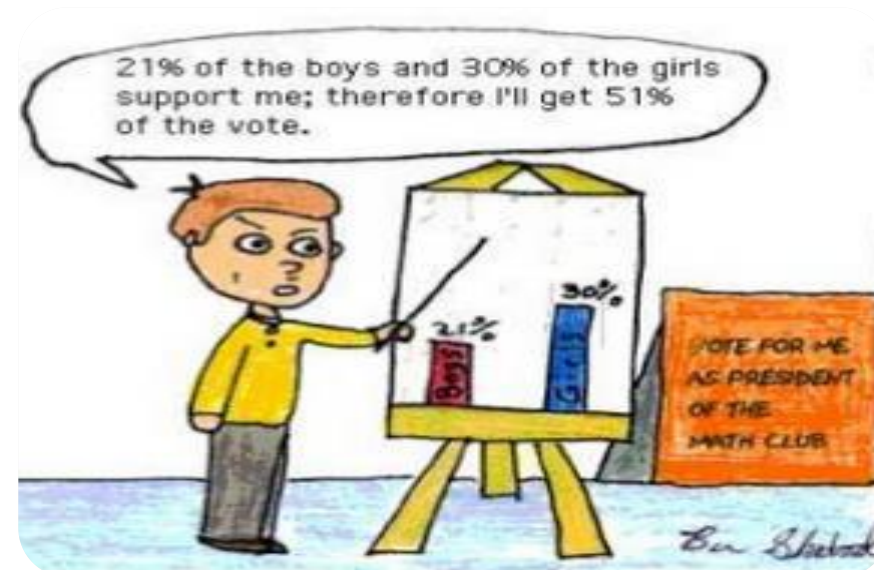
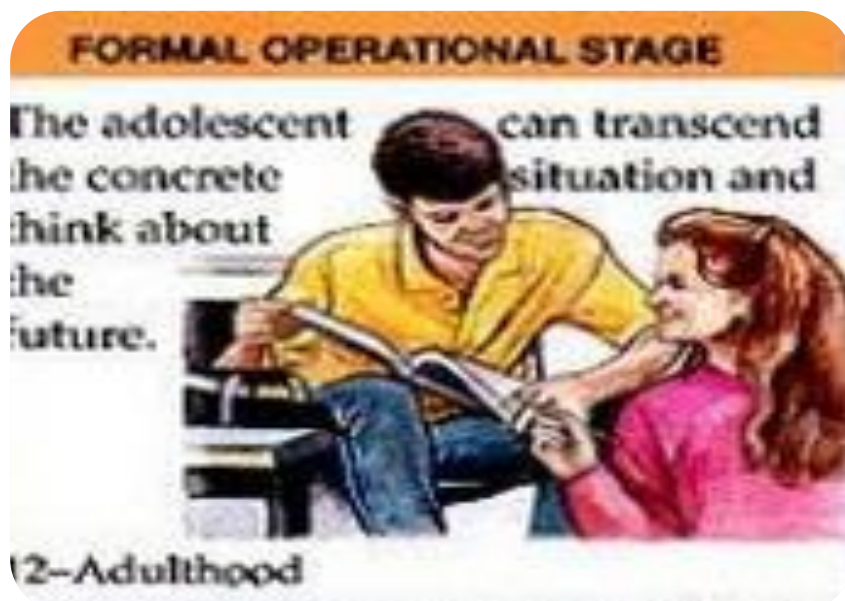
– فرآیندهای فکری بر رویدادهای واقعی که کودک مشاهده می کند متمرکز است.





عملیات صوری ((۱۴ تا ۱۵ سالگی))

کودک می تواند با موقعیت فرضی کار کند. فرآیندهای فکری به موقعیت های عینی و محسوس محدود نیست. تفکر کودکان بر موازین کامل منطق استوار می شود. قادرند مسائل انتزاعی را درک کنند.



شرایط پهنه در یادگیری

طبق نظر پیازره جذب و فهم تقریباً هم معنا هستند. منظور دلارد و میلر از اصطلاح معمای یادگیری همین است طبق این مفهوم همه یادگیری‌ها به شکست وابسته اند. طبق نظریه پیازره، شکست دانش قبلی در جذب یک تجربه سبب انطباق یا یادگیری تازه میشود. تجارب باید تا حدی چالش انگیز باشند تا رشد شناختی را تحریک نمایند. باز هم اگر تنها جذب اتفاق بیافتد چنین رشدی میسر نخواهد شد.

شرایط پهنه در یادگیری

معلم باید برای هر فرد یادگیرنده تعیین کند که چه نوع ساخت شناختی در اختیار دارد و بکوشد تا این ساخت ها را به تدریج و به آرامی تغییر دهد. به همین دلیل است که پیازه رابطه انفرادی بین معلم و دانش آموز را ترجیح می دهد. با این حال باید روشن باشد که دلایل پیازه برای آموزش انفرادی با دلایل نظریه پردازان دیگری نظیر اسکینر که آنان نیز رابطه انفرادی بین معلم و دانش آموز را توصیه می کنند کاملاً متفاوت است.

پیاژه بر این باور است که رشد جسمی تنها چارچوب تحول ذهنی را فراهم می آورد اما علاوه بر این چهارچوب برای تحول ذهنی هم تجربه فیزیکی (مادی) و هم تجربه اجتماعی اجتناب ناپذیر است.

گینز برک و آپر راههای که در آن به باور پیازه وراثت بر تحول شناختی تاثیر می گذارد را به شرح زیر خلاصه کرده اند:

۱- ساخت های جسمی ارثی (مثلا دستگاه عصبی) محدودیت های وسیعی برای کارکرد ذهنی فراهم می آورند.

۲- واکنش های رفتاری ارثی (مثلا بازتاب ها) در طول چند روز اول زندگی انسان بر او تاثیر دارند اما از آن پس با ایجاد تعامل فرد با محیط به شدت تغییر می یابند

۳- رسش ساخت های جسمی ممکن است دارای وابسته های روانشناختی باشد.

نظریه ی پیاز به کدام دسته از نظریه ها تعلق دارد؟

کاملاً آشکار است که نظریه پیاز به نظریه های S-R تعلق ندارد. بنا به این دیدگاه، دانش معرف "نسخه ای" از شرایطی است که در جهان فیزیکی وجود دارد. به سخن دیگر از راه یادگیری، روابطی که در جهان فیزیکی وجود دارند در مغز ارگانیسم باز نمایی می شوند. پیاز به این موضع دانش شناختی را "نظریه نسخه برداری" دانش نامیده است

نظریه پیاز به تصور محرک - پاسخ از دانش کاملاً مغایر است. پیاز به دانش را با ساخت های شناختی که توان برخورد با محیط را به راههای معین فراهم می آورد معادل می داند. ساخت های شناختی چهار چوبی برای تجربه فراهم می آورد یعنی آنها تعیین می کنند که به چه چیزی باید پاسخ داده شود و چگونه به آن پاسخ داده شود.

بین نظریه پیازه و نظریه گشتالت هم نقاط اشتراک وجود دارد و هم نقاط افتراق

تفاوت با گشتالت

در ماهیت تحولی توانایی سازماندهی فرد

گشتالتی هامی گویند انسان وقتی بدنیا می آید با نفری که طبق قانون پراگمانز سازمان می دهد به دنیا می آید. ولی پیازه این را نمی گوید.

شباهت های بین گشتالت و پیازه

هر دو می گویند که تجارب سازمان می یابد.

هر دو می گویند یک نیاز ذاتی برای تعادل روانی وجود دارد.

عدم تعادل خاصیت انگیزشی دارد.

تجارب قبلی بر تجارب بعدی اثر دارد.

پیاژه و آموزش و پرورش:

تجارب آموزشی باید پیرامون ساخت شناختی یادگیرنده بنا نهاده شوند. برای اینکه یادگیری صورت پذیرد مواد آموزشی باید برای یادگیرنده تا اندازه ای آشنا و تا حدودی نا آشنا باشد.

هم پیاژه و هم رفتارگرایان درباره ی آموزش به نتیجه ی واحدی رسیدند. یعنی
انفرادی کردن آموزش

ارزشیابی از نظریه پیازه

به اعتقاد پیازه یادگیری کم و بیش به طور پیوسته اتفاق می افتد و آن را شامل کسب دانش و باز نمایی شناختی آن دانش می داند.

خدمت پیازه شناسایی جنبه های کیفی یادگیری است. مفاهیم جذب و انطباق دو نوع تجربه یادگیری را مشخص می کنند هر دو این مفاهیم در نظریه پیازه یادگیری محسوب می شود و هر دو شامل کسب و اندوزش اطلاعات هستند. با این حال جذب نوعی یادگیری ایستاست که به ساخت شناختی جاری یادگیرنده محدود می شود در حالی که انطباق یک رشد ساخت شناختی پیش رونده است که ویژگی تمامی یادگیری های بعدی را تغییر می دهد.

انتقادها

بسیاری از روانشناسان معاصر به مشکلاتی در روش پژوهش پیاژه اشاره می کنند.

۱- روش بالینی او اطلاعاتی را به دست میدهد که با معیارهای پژوهش دقیقاً قابل کنترل آزمایشگاهی سازگاری ندارند.

۲- نتایج مشاهدات پیاژه قابل تعمیم نمی باشد

۳- شواهدی موجودند که حاکی از اینکه توانایی ذهنی کودکان آن گونه که پیاژه تصور میکند محدود نیست.

۴- بزرگسالان زمانی با تجاربی روبه رو می شوند که به اعتقاد پیاژه به عملیات صوری می انجامد اما آنها هنوز به این مرحله نرسیده اند.

با
تشکر

از

حسن
توجه
شما

